

مقدمه

هویت فرهنگی، واقعیتی است که در ژرفای روح و جان ملت و قوم ریشه دوانده و از چنان ثباتی برخوردار است که گویی خلق و خوی مردم یا طبیعت ثانوی آنان شده است. پیشینه تاریخی-تمدنی هویت فرهنگی ایرانیان، به هزاران سال می‌رسد که دارای مجموعه‌ای بی‌نظیر از انباشت‌های گوناگون تجربی است. این هویت فرهنگی، در طول تاریخ با توجه به فراز و فرودهایی خود، در مواقع حساس و بحرانی خود را نشان داده است. درست در مواقع بحران فرهنگی، این هویت خودنمایی کرده است.

در این تحقیق، با الهام از تقسیم‌بندی فریدریک ویل عضو گروه جامعه‌شناسی دانشگاه ایالتی لوییزیانا، به تحلیل شکاف‌ها در هویت فرهنگی ایرانیان می‌پردازیم. او در تحلیل خود، شکاف‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند: شکاف‌های ایدئولوژیکی، شکاف‌های رفتاری و شکاف‌های موقعیتی. هر چند ایشان این تقسیم‌بندی را متناظر با رویکردهای سیاسی تبیین می‌کند، اما می‌توان شکاف‌های هویت فرهنگی را نیز بر اساس این الگو تحلیل کرد.

در بخش اول، با توجه به اینکه هویت فرهنگی ایرانیان در طول تاریخ از سه منبع ایرانیت، اسلامیت و غربیت برخوردار بوده است، به شکاف‌های ایدئولوژیکی پرداخته می‌شود. این شکاف‌ها ناظر به عمیق‌ترین لایه فرهنگی، یعنی جهان‌بینی و باورها است. علاوه بر این، چندگانگی منابع هویتی، داشتن قرائت‌های متفاوت از این منابع نیز، شکاف‌های ایدئولوژیکی را تقویت می‌کند.

در بخش دوم، به شکاف‌هایی که در لایه‌های رویین فرهنگ، یعنی رفتارها و نمادها رخ می‌دهد، اشاره می‌شود. در این شکاف‌ها، که در این مقاله با عنوان «شکاف‌های رفتاری» بیان می‌شوند، به موارد زمینه‌ساز شکاف‌ها و بیشتر ناظر به رفتار مسئولان، پرداخته می‌شود.

در پایان نیز شکاف‌هایی که نه ایدئولوژیکی هستند و نه رفتاری، بلکه در اثر تعامل با محیط و اطراف پدیدار می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. این شکاف‌ها، که موقعیتی و اقتضایی هستند، در مواجهه هویت ایرانی با مدرنیته و جهانی شدن، ممکن است در لایه‌های مختلف فرهنگی، اعم از لایه‌های بنیادی یا نمادین، نمایان شود و به تدریج بحران هویت را در پی داشته باشد.

بنابراین، وجود شکاف در لایه‌های فرهنگی هویت ایرانیان، ناشی از زمینه‌های سه شکاف ایدئولوژیکی، رفتاری و موقعیتی می‌شود. از این رو، برای حفظ و تقویت هویت فرهنگی ایرانیان و جلوگیری از بروز شکاف، و سیاست‌گذاری صحیح فرهنگی، باید زمینه‌های بروز شکاف را

بررسی شکاف و زمینه‌های آن در لایه‌های فرهنگی هویت ایرانیان

s.a.hoseini1361@gmail.com

سیدعباس حسینی / دانشجوی دکتری فرهنگ و ارتباطات دانشگاه باقرالعلوم

دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۸ - پذیرش: ۱۳۹۵/۷/۳

چکیده

هویت فرهنگی ایرانیان، تحت تأثیر سه شکاف عمده قرار می‌گیرد و به مرور، ممکن است ماهیت اصلی خود را از دست بدهد. این سه شکاف عبارتند از: شکاف ایدئولوژیکی، شکاف رفتاری و شکاف موقعیتی. هدف این پژوهش، تحلیل هر یک از این شکاف‌ها و بیان زمینه‌هایی است که موجب این شکاف‌ها می‌شود. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که دو عامل چندگانگی منابع هویتی و قرائت‌های متفاوت از آنها، زمینه شکاف ایدئولوژیکی در هویت فرهنگی را فراهم می‌کند و عواملی همچون فرم‌گرایی، اباحه‌گری و مصلحت‌اندیشی‌های کاذب، دنیاطلبی، کمیت‌گرایی، سیاست‌زدگی، ترویج فساد، اغواگری و... زمینه‌های شکاف رفتاری در هویت فرهنگی را ایجاد می‌کنند. همچنین مدرنیته و جهانی شدن، دو عاملی هستند که زمینه‌های شکاف موقعیتی در هویت فرهنگی را به دنبال خواهند داشت.

کلیدواژه‌ها: شکاف، هویت فرهنگی، ایدئولوژی، مدرنیته، جهانی شدن.

بررسی کرد تا به این طریق، از بحران هویت و هجمه‌هایی که علیه فرهنگ ما صورت می‌گیرد، مصون ماند. این امر در گرو سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی درست است که ناظر به جلوگیری از وقوع شکاف‌های ممکن می‌باشد.

پیشینه

بر اساس تتبع در موضوع این پژوهش، هیچ منبعی به صورت مستقیم و مستقل به این موضوع نپرداخته است. هر چند می‌توان از مباحث مطرح شده در منابعی که در این موضوع قرار دارند، به اقتضای موضوع و تناسب بحث استفاده کرد. پیشینه این تحقیق را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول، پژوهش‌هایی که در خصوص هویت و فرهنگ ایرانیان انجام گرفته است. دسته دوم، تحقیقاتی که به صورت آسیب‌شناسی فرهنگی ایران تدوین و ارائه شده است.

در دسته اول، تلاش‌های فراوانی صورت گرفته که تبیین همه آنها خارج از مجال این پژوهش است. در اینجا، فقط به چند نمونه که تناسب بیشتری با موضوع بحث دارد، اشاره می‌شود: /فروغ (۱۳۸۷ الف) با مرجع قرار دادن مباحث هویت ایرانی و حقوق فرهنگی و تعریفی خاص و نسبتاً فلسفی از فرهنگ، تلاش می‌کند به پرسش‌های مهم و اساسی در عرصه فرهنگ، مفهوم مدیریت فرهنگی، تفاوت شکاف هویتی با بحران هویتی و در مجموع، چالش‌های فرهنگی پاسخ دهد. کچوئیان (۱۳۸۴)، در تطورات گفتمان‌های هویتی ایران، تلاش می‌کند تا بینش‌های عمیقی در رابطه با نسبت ایران اکنون، با جهان مابعد تجدد و الگوی کارآمد، سازگار و دقیقی برای شناخت جریان‌های فرهنگی و گفتمان‌های هویتی ایران ارائه کند. شریعتی (۱۳۵۶)، در بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، سعی دارد با ارائه روشی علمی، دو مفهوم «ملیت» و «مذهب» را بازشناسد و این دو را برخلاف باور تاریخی، نه با یکدیگر متناقض، بلکه هر دو را متعالی‌ساز جامعه عنوان کند و ملیت را نه نژادپرستی، بلکه نوعی خودآگاهی اجتماعی از تاریخ و فرهنگ طرح می‌کند. موضوعی که مانع از خودباختگی اجتماعی به الگوهای غیر ملی و در نهایت، به فراموشی سپاری ریشه‌های تاریخی آن ملت می‌گردد. وی ملیت را یک واقعیت، و مذهب را حقیقتی عنوان می‌کند که برخاسته از فطرت انسانی و ملی آن جامعه است.

ستاری (۱۳۷۰)، در هویت ملی و هویت فرهنگی، پس از ارائه تعریفی از هویت، به فرایند شکل‌گیری آن می‌پردازد. وی هویت را به سبب خلیفه‌اللهی انسان، نه هویت ملی، بلکه هویت امت مطرح می‌کند. آشنا و روحانی (۱۳۸۹)، در هویت فرهنگی ایرانیان از رویکردی نظری تا مؤلفه‌های

بنیادی، با نگاه توصیفی و تجویزی به هویت فرهنگی ایرانیان، آن را متأثر از سه منبع ایرانی، اسلامی و غربی می‌دانند. بر اساس آن، مؤلفه‌های همچون زبان، دیانت، نظام اجتماعی، تاریخ و حافظه فرهنگی و جغرافیای فرهنگی را جزو هویت فرهنگی ایرانیان به حساب می‌آورند. کریمی (۱۳۸۶)، در بازتاب هویت فرهنگی ایرانیان، در سفرنامه‌های عصر صفوی و قاجاری، با تأکید بر نقش مؤلفه‌های فرهنگی در تکوین هویت ملی، به مؤلفه‌هایی می‌پردازد که سفرنامه‌نویسان این دوره، در مکتوبات خود از آن به عنوان «مؤلفه‌های هویت فرهنگی ایرانیان» یاد کرده‌اند. از آن جمله، می‌توان به مدارای دینی، دین‌مداری، میهمان‌نوازی، علم‌آموزی، مرجعیت روحانیت و غیره اشاره کرد.

اما در دسته دوم، پژوهش‌های فراوانی نیز با موضوع آسیب‌شناسی فرهنگی ایرانیان انجام گرفته است. به تعدادی از آنها، که ارتباط بیشتری با بحث دارند، اشاره می‌شود. صالحی/امیری (۱۳۹۲)، در آسیب‌شناسی فرهنگی در ایران، آسیب‌های نظام فرهنگی در ایران و چالش‌هایی که این نظام را تهدید می‌کند، راه‌حل‌های کاهش آسیب یا تبدیل آن به فرصت را مورد توجه قرار می‌دهد. وی آسیب‌ها و چالش‌های عرصه فرهنگی را در ده بخش طبقه‌بندی می‌کند که شامل حوزه نظری، سیاست‌گذاری، مدیریت، هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی، قانون‌گذاری، آسیب‌شناسی ناشی از کارکرد، چالش مرتبط با منابع انسانی، نظام آموزشی و سرمایه‌گذاری و حمایت است. /فتنخاری (۱۳۷۸)، در انقلاب اسلامی و گسست‌های اجتماعی، به کالبد شکافی شکاف‌هایی بالقوه در جامعه به طور خاص، به چهار گسست اقتصادی، سیاسی، فرهنگ عمومی و نظری، در ابعاد داخلی و جهانی و استراتژی امام خمینی علیه السلام در هر زمینه، اشاره و سرانجام پیشنهادهایی برای رفع آنها ارائه می‌دهد. تاجیک (۱۳۸۷)، در شکاف یا گسست نسلی در ایران امروز، شکاف‌های ارزشی، فرهنگی، هویتی و گفتمانی را از علل درونی شکاف نسلی و امپریالیسم فرهنگی و جهانی شدن را از عوامل برونی شکاف نسلی قلمداد می‌کند. در پایان، برای هر یک راه‌حل ارائه می‌نماید. فولادی (۱۳۸۸)، در بررسی جامعه‌شناختی فاصله نسل‌ها، به دو نوع تفاوت و فاصله و گسست نسلی و فرهنگی اشاره می‌کند. گسست نسلی هنجاری و گسست نسلی ارزشی. ایشان معتقدند: آنچه می‌تواند در بلندمدت برای جامعه و نسل جوان خطرآفرین باشد، گسست نسلی ارزشی و فرهنگی است. اما تفاوت و گسست نسلی هنجاری امری طبیعی و به راحتی قابل پیشگیری و اصلاح است. رهبری (۱۳۸۰)، در بحران هویت فرهنگی ایران معاصر، به نقش و تأثیر مدرنیته در به چالش کشیدن هویت فرهنگی ایرانیان می‌پردازد. او معتقد است: با ورود

مدرنیته به ایران، تمام ابعاد جامعه در تردید قرار گرفت و انسجام و همبستگی، که قبل از مدرنیته وجود داشت، به فراموشی سپرده شده است.

مفهوم‌شناسی

مفهوم «شکاف» در جامعه‌شناسی به آن دسته از تمایزات و تفاوت‌های پایدار اشاره دارد که در جریان تقابلهای سیاسی اجتماعی بروز می‌کند. اصلی‌ترین صورت آن، شکاف زندگی مدرن و سنتی است. به عبارت دیگر، می‌توان جامعه‌شناسان کلاسیک را نخستین تلاش‌گرانی قلمداد کرد که کوشیدند شکاف‌های اساسی را که در زندگی اجتماعی پدید آمده بود و عمدتاً با تعبیر تعارض، تضاد و تقسیم از آن یاد می‌شد، توضیح دهند. این شکاف در عام‌ترین شکل آن، شکاف میان زندگی اجتماعی مدرن و سنتی بود. هسته اصلی تلاش‌های مارکس، دورکیم و وبر، تحلیل زندگی مدرن و روشن کردن مرزهای تمایز آن از زندگی سنتی بود. به عبارت دیگر، آنان نه تنها وجود یک شکاف میان وضع اجتماعی مدرن و ماقبل را تشخیص می‌دادند، بلکه می‌کوشیدند عوامل ایجادکننده این شکاف را توضیح دهند. در ساده‌ترین تحلیل، عامل این شکاف از نظر مارکس، شیوه تولید سرمایه سالارانه بود و از نظر وبر، فرایندهای عقلانی شدن و از نظر دورکیم، تقسیم کار اجتماعی (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰). هرچند در اینجا، مجال پرداختن به شکاف‌های اجتماعی به صورت تفصیلی نیست، اما تحلیل شکاف‌های فرهنگی نیز بدون توجه به شکاف‌های اجتماعی، تحلیل نارسا است.

۱. هویت فرهنگی: «هویت فرهنگی» همان هویت اجتماعی است که بر عضویت ما در فرهنگ جامعه تأکید و توجه دارد. این هویت، تأثیر فراوانی بر ارتباط ما در زندگی روزمره دارد. گرچه ما معمولاً چندان از تأثیر آن آگاه نیستیم. می‌توان گفت: ما هنگامی از تأثیر هویت فرهنگی خود در ارتباط با دیگران آگاه می‌شویم که در فرهنگ دیگری قرار بگیریم و یا در موقعیتی در فرهنگ خود به تعامل با اعضای دیگر فرهنگ‌ها پردازیم (حاجیانی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۳). بدین ترتیب، «هویت فرهنگی»، به تعریف خود و تعریف شدن به وسیله دیگران اشاره دارد و به عنوان چارچوب مرجع، با نظام دانش و معنا به کار گرفته می‌شود که با ایجاد یک افق مفهومی گسترده، به فرد کمک می‌کند تا احساس هموعی یا «احساس - ما» را پروراند (همان، ص ۳۴۴). در دیدگاه تفسیری، نظریه هویت فرهنگی ارائه شده توسط کالپیر و توماس در سال ۱۹۸۸، یکی از نظریه‌هایی است که در مورد هویت فرهنگی ارائه شد. از این منظر، هنگامی یک فرد، عضو گروه هویت فرهنگی است که توانایی خود را در استفاده از فهم

کدهای زبانی، اشکال نمادین و تفسیر به گروه نشان دهد. در پایه‌های جهان‌بینی و درک از تاریخ، با گروه مشترک باشد، اعمال هنجاری را انجام دهد و از نظر «افراد خودی»، به عنوان «عضو واقعی» گروه ارزیابی و پذیرفته شده باشد (کولیر، ۱۹۹۷، ص ۱۷). هویت فرهنگی، در واقع هویت جمعی با تأکید بر بعد فرهنگی است. بنابراین تعریف کسی که هویت فرهنگی جمعی داشته باشد، علاوه بر عضویت در جمع از آن آگاه است، شباهت‌ها و تفاوت‌های گروه خود و غیر آن را می‌شناسد و ارزیابی مثبت از درون گروه دارد (حاجیانی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۵).

هویت فرهنگی، احساس هویت یک گروه، یا فردی است که تحت نفوذ یک فرهنگ باشد و به آن تعلق دارد. بحث‌های جدید پیرامون فرهنگ، ابعاد تازه‌ای از فرهنگ را مطرح می‌کند که تبدیل به مسائل هویتی می‌شوند. بحث‌های مربوط به هویت فرهنگی، عمدتاً در مطالعات فرهنگی و نظریه اجتماعی مطرح می‌شود. برخی تعریف‌های مدرن، هویت فرهنگی را برآمده از عناصر گوناگونی می‌دانند که شامل مکان، جنسیت، نژاد، تاریخ، ملیت، جهت‌گیری جنسی، عقاید دینی و قومیت است. در تعریفی ملایم‌تر، آنتادیوپ، هویت فرهنگی جامعه را مبتنی بر سه عامل تاریخی، زبانی و روان‌شناسی می‌داند. به نظر وی، غنا و تکامل هویت فرهنگی به وجود سه عامل در یک ملت بستگی دارد. هر گاه یکی از عوامل مذکور دچار دگرگونی شود، هویت یا شخصیت فرهنگی فرد دچار دگرگونی شده، ممکن است منجر به «بحران هویتی» شود. امروزه با وجود شتاب فرایند جهانی شدن، که بسیاری از کشورهای در حال توسعه از آن تلقی «جهانی‌سازی» دارند، هویت فرهنگی و ناسیونالیسم مورد تأکید بیشتری قرار گرفته، و نوعی سپر دفاعی در برابر آثار منفی جهانی شدن تلقی می‌گردد (احمدی، ۱۳۹۰، ص ۶۱).

هر فرهنگی با نظامی از رفتار، اعمال و نمادها و در کانون آن، ایمان و با مجموعه‌ای از ارزش‌ها و عقاید و گرایش‌های مربوط به این مجموعه، هویت پیدا می‌کند. این هویت فرهنگی، هویت ثابتی نیست، بلکه کاملاً سیال است. ممکن است استحاله پیدا کند. تغییراتی که در دل یک فرهنگ رخ می‌دهد، مادامی که به اقتضای آن مفاهیم محوری و کانونی فرهنگ باشد، نشانه حیات و زندگی فعال فرهنگ است و الزاماً بحران نیست. ما برای «هویت» تعریف ثابتی بیان می‌کنیم. مانند اینکه هویت در هر فرهنگ، به مفاهیم محوری و کانونی درون فرهنگ و ایمان به آنها اطلاق می‌شود. این تعریف، تعریف ثابتی است، اما مصداق این‌گونه تعاریف ثابت نیست؛ یعنی هویت همواره تغییر پیدا می‌کند. فرهنگ مربوط به حوزه حیات انسان بوده و حیات انسان هم سیال است.

در نتیجه، هویت هم سیال است. یک مجموعه از سیلان‌ها در درون یک هویت شکل می‌گیرد. این تغییرات اقتضای حیات هویت است، اما یک مجموعه از حرکت‌ها به معنای کم‌رنگ شدن آن نقاط و مفاهیم محوری فرهنگ است (پارسانیا، ۱۳۹۳).

۲. فرهنگ: اما پیوند میان هویت و فرهنگ چنان عمیق است که اغلب هویت را پدیده‌های فرهنگی می‌دانند و برای فرهنگ، شأن مستقلی در هویت قائل می‌شوند. از این رو، در ترکیب هویت فرهنگی، باید به مقوله پیچیده فرهنگ توجه بیشتری کرد. تعاریف متعددی از فرهنگ وجود دارد. گیدنز، فرهنگ را شامل ارزش‌ها، هنجارها، عادات، رسوم، شیوه زندگی و کالاهای مادی یک جامعه معین می‌داند (گیدنز، ۱۳۸۶، ص ۳۵). فرهنگ به معنای وسیع آن عبارت است از: «نظامی از باورها، ارزش‌ها، رسوم و رفتاری که اعضای جامعه به کار می‌بندند تا خود را با جهانشان و نیز با یکدیگر سازگار سازند و آن را از طریق آموختن از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهند» (بیِتس، ۱۳۷۵، ص ۴۴).

اما اجمالاً در این پژوهش، شکاف‌ها عبارتند از: فرهنگ یعنی معرفت مشترک که مؤلفه‌های مختلفی دارد. این مؤلفه‌ها هم لایه‌های متفاوت فرهنگ را تشکیل می‌دهند. لایه اولیه (زیرین)، لایه فکر، بینش، جهان‌بینی، باور و آنچه از سنخ اعتقادات، ذهنیت و معرفت است، در لایه اول قرار می‌گیرند. لایه دوم، لایه ارزش‌هاست. آنچه که از سنخ ارزش‌هاست، ملاک‌های داوری شما نسبت به خوبی، بدی، زیبایی، زشتی و... است. جهت تمایلات ما را بیان می‌کنند. لایه دوم متأثر از لایه اول است. لایه سوم، لایه الگوهای رفتاری و هنجارهاست. لایه چهارم، لایه نمادها، به معنای نمادهای کلامی و غیرکلامی، یعنی اعم از زبان کتابت و زبان گفتاری و نمادهای غیرکلامی مثل هنر، موسیقی، طراحی، معماری و... است (افروغ، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۵).

در این تحقیق، شکاف‌هایی که مطرح می‌شود ناظر به همین لایه‌های فرهنگی است. شکاف فرهنگی دارای صورت‌بندی واحدی نیست؛ زیرا ممکن است در یک جامعه و در یک زمان واحد، در اشکال و روش‌های مختلف بروز و ظهور کند. اما در این تحقیق، مراد شکاف‌های ایدئولوژیکی، شکاف‌های رفتاری و شکاف‌های موقعیتی است.

شکاف‌های ایدئولوژیکی

شکاف‌های ایدئولوژیکی مربوط به حوزه جهان‌بینی، باورها و ارزش‌هاست. اختلاف و تعارض در این لایه، که بنیادی‌ترین لایه حوزه فرهنگ است، سایر لایه‌های فرهنگ را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

شکاف‌های ایدئولوژیکی، ناشی از ترجیحات فرد، یعنی ارزش‌ها و جهان‌بینی‌های او است. این ترجیحات، ممکن است با موقعیت فرد در ساخت اجتماعی متناظر نباشد، اعم از اینکه این موقعیت‌ها انتسابی باشند و یا اکتسابی. مواضع ایدئولوژیکی حتی در مواردی ممکن است شکاف‌های موقعیتی را تحت الشعاع قرار دهند (ویل، ۱۹۹۲، به نقل از بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰). این شکاف، در بنیادی‌ترین لایه هویت فرهنگی رخ می‌دهد. در نتیجه، لایه‌های نمادین را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. لایه جهان‌بینی و باورها، تاریخی‌ترین لایه فرهنگ است که در طی تاریخ یک تمدن و جامعه شکل می‌گیرد. این لایه و لایه ارزش‌ها، که متأثر از آن است، لایه‌های زیرین فرهنگ محسوب می‌شوند و بخش نسبتاً ثابت فرهنگ را شکل می‌دهند. این لایه‌ها، در معرض تماس‌های مقطعی قرار نمی‌گیرند. هر چند ممکن است در بلندمدت شکاف میان لایه‌های بالایی و پایینی فرهنگ، منجر به تحول در ارزش‌ها و جهان‌بینی نیز بشود (افروغ، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۱۱-۲۱۲). در اینجا به دو عامل مهم و اساسی، که زمینه‌ساز شکاف در هویت بنیادین است، اشاره می‌شود. این دو عامل، عبارتند از: چندگانگی منابع هویت فرهنگی و قرائت‌های مختلفی که از این منابع وجود دارد. این دو عامل، زمینه شکاف‌های ایدئولوژیکی را فراهم می‌آورد.

چندگانگی منابع هویتی

با توجه به اینکه ایرانی‌ها تاکنون دوره‌های گوناگون تاریخی را پشت سر گذاشته‌اند و تحت تأثیر جهان‌بینی‌ها و اندیشه‌های مختلف بودند در تکوین و شکل‌گیری هویت فرهنگی ایرانیان، توجه به سه نکته ضروری است که ایرانیان در طول تاریخ خود، سه لایه فرهنگی را تجربه کرده‌اند و از آنها در سامان بخشیدن به هویت خویش سود جستند.

هر چند هویت اسلامی در مقایسه با موج تجدد و ایرانیت، سهم بیشتری را در سبب هویتی ملت ایران دارد (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹).

بنابراین، هویت فرهنگی معاصر ایرانیان باید با لحاظ منابع هویتی ایرانی، اسلامی و غربی مورد توجه قرار گیرد. لذا در منابع سه‌گانه فوق، گرچه ایرانیت طول تاریخی گسترده‌تری را به خود اختصاص داده، اما این اسلامیت، و به ویژه تشیع است که در حافظه تاریخی ایرانیان جزء رسوبات فعال شده و عملاً به هسته سخت هویت تبدیل شده است. از سوی دیگر، معاصر بودن متأثر از موج منبع هویت غربی، هویت فرهنگی، جزء لایه سطحی هویت بوده و به حافظه تاریخی و رسوبات

سخت فرهنگی ایرانیان نبیوسته است (همان، ص ۱۶۷). البته گاهی میان این سه لایه فرهنگی، تعارضاتی نیز رخ داده است؛ چرا که هر یک از این لایه‌های فرهنگی، با شرایط اجتماعی سیاسی خاصی متناسب است. به گونه‌ای که در هر عصر، یکی از این لایه‌ها غالب شده، دو لایه دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. این سه لایه فرهنگی، عبارتند از: ۱. فرهنگ ایران باستان؛ ۲. فرهنگ اسلامی؛ ۳. مدرنیته یا فرهنگ غربی... (اشرفی، ۱۳۸۰). چنانچه میان منابع هویتی هم سویی و سازواری وجود نداشته باشد، در شکل‌گیری هویت اختلالاتی پدید می‌آید. مقصود این نیست که هیچ‌گونه مغایرتی میان این منابع نباید وجود داشته باشد، بلکه از برآیند آنها، می‌بایست نوعی هماهنگی حاصل شود (زهیری، ۱۳۸۹، ص ۲۰۹).

ایران و ایرانیت، یک منبع هویت سرزمینی و تاریخی است. اسلام، یک منبع هویت معنوی، اعتقادی و یک جهان‌بینی وسیع اجتماعی-سیاسی است. لیبرالیسم غرب، منبعی فلسفی با کاربردهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. زمانی که ایرانیت و ایران، به منزله یک منبع ملی و ناسیونالیستی و معطوف به قدرت سیاسی تعریف می‌شود، همیشه با اسلامیت و مسلمان بودن هماهنگی ندارد؛ زیرا اسلام خود یک منبع هویت سیاسی است. واحد و دامنه عملکرد ایرانیت، محیط جغرافیایی کشور ایران است. درحالی‌که یک مسلمان نمی‌تواند صرفاً به این محدوده کفایت کند و اهداف خود را در آن تعریف کند. تفکر اسلامی وسیع‌تر از جغرافیای یک قوم و ملت خاص است و همه ملت‌های مسلمان و به عبارتی، امت اسلامی را دربر می‌گیرد. بنابراین، وقتی ایران و اسلام جنبه سیاسی پیدا می‌کنند، ضرورتاً مکمل یکدیگر نیستند و متون فلسفی و فکری یک قرن اخیر ایران نیز شهادی بر این مدعاست که به وضوح تعارضات راه ایرانی و راه اسلامی، در جهت‌گیری‌های کلان کشور تعیین‌کننده است (سریع‌القولم، ۱۳۸۳، ص ۴۳-۴۴). خود همین مسئله ممکن است زمینه‌ساز شکاف در لایه‌های زیرین فرهنگی باشد.

اما با مراجعه به تاریخ ایران دوره اسلامی، کاملاً آشکار است که بین دو هویت ایرانی و اسلامی، به جز در چند مورد، شکاف چندانی وجود ندارد. منشأ نهضت‌های شعوبیه به طور عمده، مربوط به منازعه میان ایرانیان با حاکمان دولت خلافت بوده است. اگر چه برخی تلاش می‌کنند تفسیری دیگر، مبنی بر ستیز میان ایران و اسلام ارائه دهند. به نظر می‌رسد، شکاف میان دو بعد ایرانی و اسلامی هویت، زمانی فعال می‌شود که ارزش‌های حاصل از این منابع هویتی، در تقابل با یکدیگر قرار گیرند. در این صورت، به جای اینکه منابع هویتی، محوری برای تجمع منافع سیاسی باشند، به شکاف‌های

هویتی یاری می‌رسانند (زهیری، ۱۳۸۹، ص ۲۱۱). به نظر می‌رسد، پس از انقلاب اسلامی نیز شکاف بین ایرانیت و اسلامیت در سطح کلی خود را نمایان کرده است و همچون گفتمان‌های دیگر، در معرض دگرگونی و صیوررت شکلی و ماهوی و تکثر درونی بوده است. «گفتمان اسلامیت»، پیرامون آرمان‌های اسلامی سامان یافت و «گفتمان ایرانیت»، با عنوان پاسداری از دولت ملی مطرح شد (تاجیک، ۱۳۸۴، ص ۱۹۰).

به هر حال، تجربه تاریخی نشان داده است که شکاف عمیقی میان دو لایه ایرانی و اسلامی هویت ایجاد نشده و تنها برخی کنش‌های محیط‌های سیاسی، منجر به فعال شدن اختلافات میان این دو لایه شده است. شکاف در منابع هویتی ایرانیان، زمانی آغاز شد که وارد عرصه تمدن جدید شدیم و رقابت اصلی میان اسلام و لیبرالیسم، ماهیت اصلی ماتریس بحران هویت ایرانی را شکل داد. از یک سو، فضاهای مشترک میان این دو بسیار محدود است. از سوی دیگر، هر دو دارای منظومه فکری-فلسفی مستقلی هستند و برای اداره حیات بشری، نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متفاوتی دارند. پس بحران هویت در ایران، تقابل میان تفکر لیبرالیستی و تفکر اسلامی است، نه ایرانیت و اسلامیت (زهیری، ۱۳۸۹، ص ۲۱۲).

بنابراین، چندگانگی منابع هویتی ایرانیان، می‌تواند موجب شکاف‌های ایدئولوژیکی شود. هر چند این چندگانگی بین ایرانی بودن و اسلامی بودن، به خاطر مشابهت‌های فرهنگی و دینی، شکاف‌های عمیقی ایجاد نکرده است، اما با استقرار حکومت دینی، برخی‌ها تلاش کردند تا بین ایرانیت و اسلامیت دوگانگی ایجاد کنند و آن دو را از حالت تعامل، به تقابل تبدیل کنند. همین تلاش‌ها موجب شد تا شکاف‌هایی در این خصوص در جامعه پدیدار شود. مهم‌ترین تقابل‌هایی که می‌توان در درون جامعه مشاهده کرد، عبارتند از: تقابل اسلامیت-ایرانیت، تقابل ملیت-قومیت، تقابل زبان رسمی-محلی و تقابل فرهنگ رسمی-خرده‌فرهنگ، این تقابل‌ها در درون ساختار فرهنگی-اجتماعی جامعه ایرانی وجود دارند، اما تا زمانی که به عرصه عمل و کنش اجتماعی کشیده نشوند، بحران‌زا نخواهند بود. اما وقتی به کنش اجتماعی تبدیل شوند و تقابل‌ها به سطح جامعه کشیده شوند، بحران‌زا خواهند بود. بحران‌هایی که منشأ هویتی دارند و با عنوان بحران هویت شناخته می‌شوند (درخشه و جعفرپور، ۱۳۸۸، ص ۶۸). اما آنچه بیشتر در تقابل با هویت فرهنگی ایرانیان بوده و شکاف عمیقی در ایدئولوژی و جهان‌بینی ایجاد می‌کند، تقابل سنت با مدرنیته است که در بخش شکاف‌های موقعیتی تبیین می‌شود.

قرائت‌های مختلف از منابع هویتی

چندگانه بودن منابع هویتی، که خود موجب شکاف ایدئولوژیکی است، در تفسیر و برداشت نیز از یک نظر برخوردار نیستند. همین برداشت‌ها و قرائت‌های متفاوت، موجب می‌شود شکاف در لایه‌های زیرین هویتی دو چندان شود؛ برداشت‌های متفاوت از ایرانیت، اسلامیت و غربیت، یعنی قرار گرفتن در تقاطع ارزش‌های متعارض، که خود بسترهای شکاف هویتی را شکل می‌دهد.

این قرائت‌های گوناگون زمانی موجب ایجاد شکاف می‌شود که بستر و زمینه تضارب آراء به وجود نیاید و شکاف در جهان‌بینی خود را نمایان کند. نتیجه شکاف در جهان‌بینی، چیزی جز حذف جهان‌بینی‌های دیگر نخواهد بود. به عبارت دیگر، خوانش‌های متفاوت از منابع هویتی، اسلامیت، ایرانیت و غربیت، نیز بسترساز شکاف خواهد بود. اینکه هویت ایرانی چیست؟ هویت اسلامی کدام است؟ و اساساً آیا غرب دارای منظومه فکری و فلسفی مستقل هست، یا نه؟ می‌تواند مورد تضارب آراء قرار گیرد. در نتیجه، شکاف ایجاد نشود؛ چون مباحث فرعی است، به جهان‌بینی هر یک کاری ندارد. اما اگر کسی در جهان‌بینی اسلامی، ایرانی و غربی قرائت‌های متفاوت داشته باشد، ممکن است بسترساز شکاف ایدئولوژیکی باشد؛ چرا که بنیادی‌ترین لایه فرهنگ اگر بخواهد قرائت‌های متفاوت داشته باشد، لایه‌های روئین فرهنگ نیز دچار شکاف می‌شوند.

بنابراین، قرائت‌های گوناگون از منابع هویتی، موجب شده هم در مسائل نظری دچار چالش شویم و هم در ارائه الگوی عملیاتی مطلوب ناتوان باشیم. همین چالش‌های نظری و نارسایی مفاهیم به نام دین و عدم شناخت کافی از قلمرو دین و انتظارات دینی، جامعه ایرانی را به سوی بن‌بست‌های فرهنگی و هویتی سوق داده است (زهیری، ۱۳۸۹، ص ۲۱۷).

استخراج ارزش‌ها و تدوین قواعد و قوانین مبتنی بر آنها، زمانی که تفاسیر و قرائت‌های مختلفی از ارزش، هنجار و فرهنگ وجود دارد، خطوط گسست در جامعه را ترسیم می‌کند. به عبارت دیگر، گفتمان‌های متعارض در میان نخبگان و کارگزاران، منجر به توزیع ارزش‌های متعارض می‌شود (همان، ص ۲۰۷). نتیجه چندگانگی منابع هویتی و قرائت‌های مختلف از آنها، شکاف‌هایی است که در حوزه نظری و ایدئولوژیکی وجود دارد. از جمله آسیب‌ها، فقدان مبانی نظری فرهنگی در کشور است. اساساً فرهنگ نیازمند تئوری و مبانی نظری است. برای توسعه فرهنگی مناسب در کشور، باید به چارچوب‌های نظری متناسب با محیط فرهنگی استناد کرد. فقدان آموزه‌ها و راهبردهای فرهنگی متناسب با مقتضیات کنونی کشور، موجب شده است که

نتوان در عرصه نظری به تولید نظریه و چارچوب نظری پرداخت، و این خود، سبب بروز نازایی نظری در حوزه‌های تفکر فرهنگی و عرصه سیاستگذاری‌های کلان، در راستای توسعه فرهنگی کشور است (صالحی امیری، ۱۳۹۲، ص ۸۹). هر مدیر جدید ترجیح می‌دهد که راهبردهای فرهنگی جدیدی را دوباره تدوین و تصویب کند. این نگاه، فرهنگ را دچار نوعی ضعف و انعطاف می‌کند و زمینه شکاف‌های عمیق هویتی و فرهنگی را فراهم می‌کند.

شکاف‌های رفتاری

شکاف‌های رفتاری، بیانگر ناسازگاری در الگوی رفتار اجتماعی و سیاسی در میان افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی است (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰). در این پژوهش، منظور از «شکاف‌های رفتاری»، آن دسته از رفتارهایی است که با ایدئولوژی و جهان‌بینی حاکم و رسمی سازگاری ندارد. مردم با دیدن چنین رفتارهایی در لایه‌های مختلف فرهنگی، دچار تردید می‌شوند. همین امر، به مرور تبدیل به شکاف می‌شود. این شکاف نوعی احساس بی‌اعتمادی و بدبینی را در لایه‌های اجتماعی ایجاد می‌کند. مسئله دوگانگی در رفتار و کردار مسئولان و باورها و رفتارهای آنها، یکی از مسائل اساسی چالش‌آفرین پس از انقلاب اسلامی بوده است که تداوم آن، موجب انزجار فرهنگی در میان آحاد ملت می‌شود (صالحی امیری، ۱۳۹۲، ص ۱۶۹).

یکی از چالش‌های فرهنگی جامعه ایران، عدم انطباق میان اظهارات، باورها و رفتارهای مسئولان فرهنگی است. به عبارت دیگر، از آنجاکه دولت منبع ارزش‌های خود را مبتنی بر آموزه‌های دینی ساخته است، چنانچه رفتار او دچار چالش شود، ارزش‌های دینی نیز مورد تهدید قرار می‌گیرد. در این صورت، علاوه بر کاهش مشروعیت، بحران هویت نیز رخ می‌دهد (زهیری، ۱۳۸۹، ص ۲۲۵). در اینجا، به برخی از رفتارها و زمینه‌هایی که موجبات شکاف در هویت فرهنگی را فراهم می‌کنند، اشاره می‌شود.

اولویت دادن به ارزش‌های مادی

جامعه ایران در طول حیات تاریخی خود، همواره جامعه‌ای «ارزش مدار» بوده است. به دیگر سخن، مقوله‌ای به نام «ارزش» در اشکال گوناگون آن، همواره به مثابه یکی از بنیادی‌ترین عوامل تعریف‌کننده، سامان‌دهنده و نیز تخریب‌کننده هویت در جامعه ایران محسوب شده است. ایرانیان در عصر مدرن نیز

به نام «ارزش‌ها» انقلاب کردند. در عصر سکولاریسم، بر مبنای ارزش‌های دینی، هویت جمعی خود را بازتعریف کردند و به همه چیز از منظر ارزش‌ها نگرستند. جامعه آرمانی خود را در پرتو استقرار ارزش‌ها ترسیم کردند و «ثبات و تغییر» و «تهدید و فرصت» جامعه خود را در گرو نقش‌های متفاوت ارزش‌ها قرار دادند (تابش و قاسمی‌سیانی، ۱۳۹۰).

اما سوپه و درون‌مایه تغییر ارزش‌ها در جامعه کنونی ایران، نشان از نوعی گذار از ارزش‌های سنتی به ارزش‌های مدرن، از ارزش‌های دینی به ارزش‌های دنیوی، از ارزش‌های ناظر بر وفاق، همیاری و نوع‌دوستی، به ارزش‌های ناظر بر فردگرایی، خودجویی و سودجویی، از ساده‌زیستی به تجمل‌گرایی، از قدرت‌گریزی به قدرت‌مداری، از غرب‌ستیزی به غرب‌گرایی و... دارد (همان). زمانی که رفاه و سعادت این دنیایی، با نوسازی دولت اولویت یافت، این پرسش مطرح شد که چرا نظام سیاسی در فرهنگ تجویزی خود، از اصالت ارزش‌های معنوی سخن می‌گوید، اما در عمل به ارزش‌های مادی تکیه دارد. برای نمونه، زمانی که در سالگرد انقلاب اسلامی، مجموعه مدیران اجرایی به ارائه گزارش عملکرد خود می‌پردازند. این گزارش‌ها معطوف است به کمیت‌هایی چون افزایش تعداد تلفن، میزان توزیع برق در روستاها، آسفالت جاده‌ها، تأسیس کارخانجات، بنای مدارس و افزایش تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان و... می‌باشد (زهیری، ۱۳۸۹، ص ۲۳۲). گسترش مفرط رفاه، که معمولاً در ایران به عنوان تسکین دهنده نارضایتی‌های اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، در کنار تقویت جهان‌بینی مدرن، از طریق سیستم‌های آموزشی و رسانه‌ها موجب عدم ایجاد یک نظام اخلاقی فراگیر شده است. نتیجه این تلاش‌ها، موجب بسترسازی شکاف در لایه‌های فرهنگی شده است. گسترش رفاه و جابجایی تولید با مصرف، یک تحول ریشه‌داری در زندگی اقتصادی مردم پدید آورده است. این امر، که به مرور زمان، ممکن است تغییر هویت فرهنگی را به دنبال داشته باشد.

ترویج فساد در جامعه

در جامعه‌ای که بر ارزش‌های دینی مبتنی است، و در عین حال، به فساد آلوده است، نوعی تناقض به وجود می‌آید و سبب از بین رفتن مبانی فکری و مذهبی جامعه می‌شود. همچون فرد مذهبی که به هنگام گناه، و تکرار آن، از لحاظ اعتقادی آسیب دیده، به مرور نه تنها از دین دورتر می‌شود، بلکه آرامش و ثبات شخصی و فردی خود را هم از دست می‌دهد و گرفتار ناهنجاری در ابعاد گوناگون زندگی خود می‌شود (جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۴۶۲).

اگر ارزش‌ها، هنجارها، عقاید و باورهای حاکم بر جامعه متکی بر ارزش‌های مادی‌گرایانه، فردگرایانه و مصرف‌گرایانه باشد و ساختارهای اجتماعی از انسجام و کارکردهای لازم برخوردار نباشند، موجب ناکارآمدی و ضعف نظام فرهنگی و اجتماعی شده و منجر به شکل‌گیری فساد در همه سطوح و لایه‌های اجتماع خواهد بود. ترویج فساد در جامعه، زمینه‌های شکاف هویتی را فراهم می‌کند؛ چرا که همین ترویج مصداق دوگانگی نظر و عمل است؛ از یک‌سو، حاکمیت داعیه کرامت انسانی و پایبندی به ارزش‌های اسلامی را دارد و از سوی دیگر، در کف جامعه ترویج بدحجابی و مدگرایی و... می‌شود. این دوگانگی به مرور، عناصر ثابت و بنیادین هویت فرهنگی جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، در نتیجه شکاف هویتی پدید می‌آید.

دنیاطلبی

در جامعه دینی، توجه مردم، به سبک زندگی مسئولان معطوف است و به نوعی آنها را به عنوان الگوی زندگی خویش می‌دانند. زمانی اگر مسئولان دنبال منافع دنیوی و شخصی خود باشند، به مرور نگرش آنان متزلزل شده، و تبدیل به شکاف می‌شود. این مسئله در طول تاریخ نیز به اثبات رسیده است. طبعاً مردمان فقیر وقتی زندگی اشرافی حاکمان خود را می‌بینند، باز گرفتار تناقض می‌شدند (همان). دنیاطلبی مسئولان نمونه‌ای از رفتارهایی است که ممکن است شکاف هویتی به دنبال داشته باشد؛ چرا که در اینجا نیز دوگانگی بین نظر و عمل مسئولان دیده می‌شود. مسئولان از یک‌سو، تشویق به زندگی زاهدانه و علوی می‌کنند و از سوی دیگر، خود غرق در زندگی تجملاتی و دنیاطلبی شده‌اند. این رفتار بیانگر شکاف رفتاری است. مشاهده‌کننده این رفتار هم دچار تردید می‌شود و به مرور، از لایه‌های بنیادین هویت دینی فاصله می‌گیرد.

مصلحت‌گرایی و اباحه‌گری

اباحه‌گری به معنای بی‌مبالاتی در برابر آموزه‌ها و ارزش‌های دینی است که جامعه دیندار را تهدید می‌کند. این پدیده، در جامعه ما به دلیل تلاش‌های مستمر دین‌ستیزان، به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با کمک ابزارهای نوین ارتباطی در حال گسترش بوده، زمینه شکاف بین ارزش‌های دینی و رفتارهای اجتماعی را فراهم می‌کند و نوعی بی‌اعتمادی را در بین مردم پدید می‌آورد.

زمانی که مصلحت‌گرایی و اباحه‌گرایی حاکم باشد و سیاست برای فرهنگ تعیین تکلیف کند، جای برای فرهنگ اصیل و اصول بنیادین دینی در جامعه نخواهد بود. پیش از آنکه فرهنگ و دستگاه فرهنگی و متولیان اندیشه ما، به سیاست خط و ربط بدهند، سیاسیون ما به فرهنگ خط و ربط می‌دهند. پراگماتیسم و مصلحت‌اندیشی‌های کاذب آفت فرهنگ است (افروغ، ۱۳۸۷ الف، ص ۵۹). مصلحت‌اندیشی‌های کاذب و اباحه‌گری در رفتار مسئولان انعکاس مناسبی ندارد. مردم با مشاهده چنین رفتارهایی، دچار تردید می‌شوند. این امر به مرور، در لایه‌های فرهنگی هویتشان شکاف ایجاد می‌کند.

فرم‌گرایی

زمانی که فرم‌گرایی در جامعه مهم باشد اما فاقد محتوای ارزشی باشد، باید احساس خطر کرد؛ چرا که در طول تاریخ این فرم‌گرایی موجب شکاف در لایه‌های فرهنگی شده، نتایج غیرقابل جبرانی به دنبال داشته است. برخی با تکیه بر همین فرم‌گرایی، خود را خلیفه مسلمین قلمداد کردند و مردم هم به ظاهر آنها فریب خوردند و بر امامان خویش شوریدند. بنابراین، فرم‌گرایی صرف، بدون توجه به محتوا، شکاف بزرگی ایجاد می‌کند و مسئولان نظام باید مراقب این رفتار باشند.

«فرم» باید در نفس الامر و در یک نگاه ذهنی و فلسفی، تناسبی با لایه‌های زیرین فرهنگ از جمله جهان‌بینی داشته باشد. «فرم»، بیانگر محتواست، اما وزن فرم هم‌تراز با وزن جهان‌بینی نیست. گاهی شکاف بین اینها آنچنان زیاد می‌شود که انسان احساس خطر می‌کند؛ گویی این فرم به تدریج محتوای خودش را تحمیل می‌کند. اینجاست که باید احساس خطر کرد و عوامل زمینه‌ساز فاصله بین فرم و محتوا را بررسی کرد (افروغ، ۱۳۸۷ الف، ص ۱۶۹). هر جا شکل‌گرایی و فرمالیسم غالب شود، نتیجه آن نوعی قشرگرایی، سطحی‌نگری و عوام‌زدگی است. این شکل‌گرایی، ممکن است نسبت به علم و غرب باشد، یا نسبت به دین. این دو با هم در ارتباط هستند (همان، ص ۲۴۸). همین شکل‌گرایی و قالب‌گرایی را در دانشگاه به شکل پوزیتیویسم مشاهده می‌کنیم که کل معرفت بشری را به معرفت حسی و تجربی تقلیل می‌دهد. از معرفت شهودی، وحیانی، اشراقی، عقلی و حتی از مبانی متافیزیکی علوم تجربی هم غافل می‌شود. به تبع آن، در جامعه هم شاهد سطحی‌نگری، قشری‌گری، عوام‌زدگی، خرافه‌گرایی و حتی گاهی سنت‌گرایی اجتماعی هستیم؛ یعنی به جای اینکه روح روابط اجتماعی برای ما مهم باشد، شکل آن دارای اهمیت است. باید جامعه را به معناگرایی، محتواگرایی، تأمل، تفکر و تعقل عادت داد (همان، ص ۲۴۹). بنابراین، فرم‌گرایی نیز به مرور، به استحاله هویت فرهنگی می‌انجامد، چرا

که وقتی فرم‌گرایی و سطحی‌نگری غالب شد، لایه‌های بنیادین فرهنگ نیز قدرت اثرگذاری خود را از دست خواهند داد و به مرور، ممکن است بی‌اثر باشد و از دایره هویتی کنار گذاشته شوند. این یعنی شکاف در لایه‌های ایدئولوژیکی و رفتاری که فرم‌گرایی زمینه آن را فراهم کرده است.

سیاست‌زدگی افراطی در عرصه فرهنگ

اگر فرهنگ را با عینک سیاسی، اقتصادی یا نظامی تنظیم کنیم، به یقین راه خطایی رفته‌ایم. متأسفانه امروزه برخی از نهادهای فرهنگی چنان سیاست‌زده شده‌اند که حتی مأموریت‌ها و اهداف اصلی آنها در حاشیه قرار گرفته است (صالحی امیری، ۱۳۹۲، ص ۱۴۶). سیاست‌زدگی، آثار منفی ذیل را به دنبال خواهد داشت: گسترش فرهنگ فرصت‌طلبی، سیاست‌گریزی در میان توده مردم، گسترش روحیه بدبینی، بی‌میلی و کناره‌گیری از سیاست در میان دلسوزان، بی‌اعتمادی به دولت و مقاومت در برابر مقررات دولتی، گسترش روحیه ارادت‌سالاری، به جای شایسته‌سالاری، رواج نفاق، دورویی و افول اخلاقی جامعه، تغییرات سریع در مدیریت‌ها به لحاظ وابستگی‌های سیاسی، انتصاب‌های سلیقه‌ای، پایین آمدن میزان بهره‌وری و... همه اینها زمینه شکاف و گسست را ایجاد می‌کنند.

جامعه ما به شدت اقتصادزده و سیاست‌زده شده است و نوعی رویکرد فرهنگ ستیزانه بر آن حاکم شده است. می‌توان مدعی شد که اخلاق قربانی شده است (افروغ، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۶۴).

کمیت‌گرایی

نگاه کمیت‌گرا، همان نگاه عدد و رقمی به مقوله فرهنگ است. زمانی که از آسیب‌های کلان فرهنگی سخن به میان می‌آید، متبادر به ذهن عدد و رقم است. برای مثال، برای رشد و اعتلای فرهنگ در جامعه، آمار می‌دهند که پیش از انقلاب، دانشگاه‌های ما این تعداد بود، و اکنون این تعداد است. اینها همه توسعه ابزار و بیانگر رشد کمی مقولات است، نه انطباق توسعه با فرهنگ و اخلاق جامعه. قرار بود این ابزارها در خدمت تحقق اهداف اصلی باشند (افروغ، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۸۴). صرف نگاه کمی به مقوله فرهنگ، در واقع تقلیل معنای حقیقی فرهنگ است که این مسئله، دامنگیر مسئولان فرهنگی نیز شده است. آنها غالباً برنامه‌هایی که وعده می‌دهند، برای ارائه گزارش و دریافت بودجه می‌باشد. این نوع نگاه، موجب می‌شود اولاً، اثرگذاری این برنامه‌ها زیر سؤال برود. ثانیاً، شکافی در بین حقیقت و واقعیت پدیدار گردد.

اغواگری

«اغواگری» و تصویرسازی کاذب از واقعیات و استفاده هژمونیک از رسانه‌ها نیز در ایجاد شکاف بین لایه‌های بنیادین و رویین هویت فرهنگی مؤثر است. با روشنگری روشنفکران حقیقت‌گرا، بدبینی و بی‌اعتمادی به دنبال خواهد داشت. با توجه به تحقیقات انجام شده، می‌توان گفت: شکاف نسل‌ها و تعارض ارزش‌های نسل جدید، با نسل‌های قدیم و همچنین، شکاف بین ارزش‌های جوانان و ارزش‌های مورد تأیید جامعه، ناشی از ضعف و اختلال در کارکرد نهادها و گروه‌هایی است که وظیفه انتقال ارزش‌ها را بر عهده دارند. هر یک از نهادها و گروه‌های یاد شده، به نوعی با مشکلاتی دست به گریبان‌اند. بدین سبب، یا در ایفای نقش خود ناتوان‌اند و یا گرفتار کارکرد بد و نامطلوبند و نتیجه عملکرد این نهادها، چیزی نیست که از آنها انتظار داشتند (بیات، ۱۳۸۲، ص ۳۴۸). موارد یاد شده، برای شکاف‌های رفتاری، در این موارد خلاصه نمی‌شود. موارد دیگری نیز وجود دارد. اما به‌طور کلی می‌توان گفت: هر گونه رفتاری که با جهان‌بینی و ارزش‌های جامعه مغایر باشد، به مرور زمینه‌ساز شکاف‌های عمیقی می‌شود که در نهایت، به بحران هویت و تعارض ارزش‌ها منجر می‌شود.

شکاف‌های موقعیتی

شکاف‌های موقعیتی، صرفاً آنتسابی نیستند و می‌توانند اکتسابی هم باشند. شکاف‌های انتسابی، شکاف‌های مربوط به ساخت اجتماعی‌اند. موقعیت‌هایی که فرد با آنها به دنیا می‌آید و غالباً غیرقابل تغییر و تعویض هستند و طبیعی محسوب می‌شوند. این شکاف‌ها، شامل عناصری چون نژاد، قومیت یا جنسیت است. اما موقعیت‌های اکتسابی، به دلیل منشأ اجتماعی، ممکن است در طول زمان دستخوش تغییر شوند. طبقه اجتماعی و مذهب از این دسته به شمار می‌روند (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰). در اینجا به دو عامل مهم موقعیتی، که هویت فرهنگی ایرانیان را در لایه‌های مختلف دچار شکاف کرده است، اشاره می‌شود. این دو عامل عبارتند از: مدرنیته و جهانی شدن که هر دو اقتضایی هستند. بنابر ویژگی‌هایی که هر یک دارند، می‌توانند در لایه‌های بنیادین هویت فرهنگی و نیز در لایه‌های نمادین تغییراتی ایجاد کنند. این دو عامل، از این جهت موقعیتی و اقتضایی هستند که هر دو خارج از اراده یک ملت قرار دارند. به عبارت دیگر، مردم هستند که در چنین موقعیتی حضور دارند و باید با این دو تعامل داشته باشند. هر چند ممکن است در این تعامل مردم هویت فرهنگی خودشان را تعالی بخشند، اما بنابر ماهیتی که این دو عامل دارند، اغلب در لایه‌های هویتی شکاف ایجاد می‌شود.

مدرنیته و شکاف در هویت فرهنگی

بخش عمده‌ای از شکاف‌ها را می‌توان در سایه نفوذ ویژگی‌های مدرنیته تبیین کرد. امروزه شکاف‌ها خردتر، گسل‌ها جزئی‌تر و در عین حال، فراوان‌تر و عمدتاً از نوع فرهنگی و اخلاقی است. بخش عمده‌ای از نارضایتی‌ها، به دلیل کثرت جهان‌های زندگی اجتماعی ایجاد شده است. شالوده کثرت‌گرایانه جامعه امروزی، زندگی افراد را بیش از پیش مهاجرتی، متغیر و متحرک نموده است. انسان امروزی، پیوسته در شرایط اجتماعی بسیار متناقض اغلب تضادآمیز (خانواده، مدرسه، دانشگاه، خیابان و...) در نوسان است.

هویت فرهنگی ما، تحت تأثیر سه عنصر اسلامیت، ایرانیت و غربیت است. عدم توجه به برخی از آنها، آثار ناگواری در ساختارهای ذهنی و عینی جامعه ایران به وجود آورده است. شاید بتوان وضعیت هویت‌مان را پس از ورود مدرنیته، تنها از عبارت سرگشتگی توصیف کرد که پیش از ورود آن، هرگز مطرح نبوده است. بخش عظیمی از این سرگشتگی، به جوهره مدرنیته و ویژگی‌های آن بر می‌گردد.

اگر جوهره تجدد و روشنگری را بتوان در مفاهیم بنیادینی چون فردگرایی، عقل‌گرایی (ابزاری)، نسبییت ارزش‌ها، کثرت‌گرایی، لیبرالیسم، تساهل، اومانیسیم و اصالت حاکمیت مردمی یافت، در این صورت، جنبش سنت‌گرای ضدتجدد، حامی انضباط اجتماعی، تضاد با عقل به شیوه‌های رمانتیکی، مطلق‌گرایی ارزشی، حصر فرهنگی، نخبه‌گرایی و اقتدارطلبی است. لازم به یادآوری است که سنت‌گرایی در اشکال گوناگون خود، با تجدد به مثابه مجموعه‌ای از ابزارها و امکانات لزوماً مخالفت نمی‌ورزد، بلکه حتی از ابعاد عینی تجدد نیز بهره‌برداری می‌کند. اما نظام فرهنگی مرتبط با آن، یعنی ابعاد ذهنی و فکری تجدد را نفی می‌کند. به عبارت دیگر، این گرایش، پیکر بی‌روح در تجدد را می‌طلبد یعنی تکنولوژی بدون ایدئولوژی (رهبری، ۱۳۸۰).

این ویژگی‌های مدرنیته موجب شده است هویت‌های امروزی بسان گذشته، آیین تمام‌نمای زندگی افراد محسوب نشوند. امروزه نمی‌توان با آگاهی از بخش‌هایی از زندگی فرد، دیگر وجوه آن را پیش‌بینی کرد. برای نمونه، فردی ممکن است هویت مذهبی نیرومندی داشته باشد، مسجد برود در عین حال، موسیقی جاز خارجی گوش کند، به مارک لباسش اهمیت دهد و شیفته سفر به کشورهای خارجی باشد. گویی هویت‌های مدرن را ثباتی نیست.

به هر حال، مدرنیته و اسلام، دو نظام معنایی متفاوت دارند. هدف کلان مدرنیته از آغاز انقلاب تا به امروز، نفی حاکمیت دینی و چالش با نظام اسلامی بوده است. پس از استقرار و تثبیت نظام

سیاسی در قالب جمهوری اسلامی در ایران و ناامیدی نیروهای مخالف از مقابله فیزیکی با آن، به تدریج، فلسفه سیاسی نظام جمهوری اسلامی، از سوی گفتمانی که ناشی از مدرنیته بود، مورد تهدید فرهنگی قرار گرفت. آنان با هدف تحریف آموزه‌های اسلامی، سعی در زدودن روحیه انقلابی و پویایی از جامعه اسلامی و در نتیجه، حفظ ظاهر و پوسته‌ای اسلام را داشتند. در این زمینه، بر تساهل و تسامح اسلامی تأکید می‌کردند. درحالی‌که اندیشه دینی در جمهوری اسلامی ایران، بر ارزش‌های اخلاقی و معنوی، عدالت‌مداری، اهداف معنوی، مردم‌سالاری دینی، و شمول دین بر سیاست تأکید دارد. اما گفتمان سکولار بر مادیت، تقدم منافع مادی، و گرایش‌های مصلحت‌جویانه تأکید می‌کند (نوروزی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۰).

طرح و اعمال الگوی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای نظریه «ولایت فقیه»، با واکنش جدی مدرنیته در ساحت نظر و عمل مواجه گردید. درحالی‌که مدرنیته با تأکید بر نظریه «لیبرال-دموکراسی»، سعی در بازتفسیر حاکمیت دینی در ایران داشت، نظریه «مردم‌سالاری» دینی با شاخص‌هایی همچون مشروعیت الهی - مقبولیت مردمی، آزادی، برابری، خدمت‌مداری، و عدالت‌محوری، الگوی بدیعی عرضه کرد که در ساختار حقوقی جهان نظیر نداشت (همان، ص ۱۳۷).

مدرنیته با توجه به ویژگی‌هایی که دارد، شکاف فرهنگی عظیمی با خود به همراه داشت، نخست به دلیل نوع ماهیت متصلب مدرنیسم و سنت و دوم به دلیل عملکرد متجددین (رهبری، ۱۳۸۰). بنابراین، با توجه به اینکه مدرنیته یک عامل اقتضایی است و شرایط جهانی ورود این پدیده را ناگزیر و ناگزیر کرده است، می‌تواند بسترساز شکاف در هویت فرهنگی ایرانیان باشد. اما با آگاهی از ویژگی‌های هویتی مدرنیته و تقویت بنیادی‌ترین لایه‌های هویت فرهنگی، می‌توان در کنار مدرنیته و با استفاده از ویژگی‌های مثبت آن، باورهای دینی و ملی را تقویت و از شکاف بین اسلامیت و مدرنیته جلوگیری کرد.

جهانی‌شدن و شکاف در هویت فرهنگی

ملت و کشور ایران، که از ملل محدود دیرپا و کهن گذشته است، همواره در فرایند تاریخی سعی کرده است هویت و موجودیت خود را در برابر اقوام و ملل دیگر حفظ نماید (ابوالحسنی، ۱۳۸۸، ص ۱۴). وجود اقوام مختلف، در درون جامعه کهن ایران، موجبات داد و ستد فرهنگی و اجتماعی را در طول تاریخ فراهم آورده است. این امر، که در عین حال مفید و کارساز بوده و مانع از ایستایی و خمودگی

جامعه ایران شده، به مؤلفه مهم هویت فرهنگی ایران تبدیل شده، پویایی آن را رقم زده است (صالح، ۱۳۸۸). دوام و استمرار هویت فرهنگی ایرانی در طول تاریخ، مدیون گروه‌های مختلف قومی نظیر کردها، آذری‌ها، لرها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، عرب‌ها و فارس‌ها بوده است (همان).

با توجه به پویایی فرهنگ ایرانی و تحولات اجتماعی و فرهنگی در ایران در دهه‌های اخیر، مردم ایران درک جامع‌تری از جهان و فرهنگ جهانی و فرهنگ ایرانی خود یافته‌اند. این شناخت و آگاهی، بی‌تأثیر از شرایط محیط داخلی و خارجی نبوده است. افزایش رفت و آمد شهری و استانی در ایران، مساعد شدن شرایط ارتباط بین حوزه‌های فرهنگی در ایران و اقدام به مسافرت به کشورهای خارجی، استفاده از رسانه‌های جمعی ملی و بین‌المللی، گسترش دانش عمومی نسبت به کشورها و فرهنگ‌های دیگر، مشارکت سیاسی و اجتماعی، تغییر در شرایط جهانی و توسعه روابط بین فرهنگی، موجب شده تا مردم ایران، بیشتر خود را در جامعه جهانی تعریف کرده حضور یابند.

برخی‌ها بر این باورند که لازمه جهانی شدن، شکاف در لایه‌های هویتی نیست، بلکه اساساً جهانی شدن ظرفیت دیده شدن فرهنگ‌ها را پدید آورده است، نه ناپدید کردن آن را. ازاین‌رو، این فرضیه که در اثر جهانی شدن، شاهد رشد و گسترش هویت‌های قومی و در نتیجه، به چالش کشیده شدن هویت ملی در ایران خواهیم بود، به لحاظ نظری و عملی چندان قابل دفاع نمی‌دانند. استدلال آنان این است که در راستای فرایند جهانی شدن و برای شناسایی نوع رابطه فرهنگ ایرانی با فرهنگ جهانی، می‌توان فرض را نه بر جدایی و تمایزپذیری فرهنگی، بلکه بر پیوستگی، تعامل و اثرگذاری فرهنگ‌ها بر یکدیگر در نظر گرفت. از لحاظ نظری و از میان پارادایم‌های جهانی شدن فرهنگ (پارادایم همسان‌سازی فرهنگی، تضاد فرهنگی، تلفیق و ترکیب فرهنگ‌ها، پارادایم تلفیق و ترکیب فرهنگ‌ها (پارادایم تعامل بین فرهنگ محله‌ای و منطقه‌ای با فرهنگ جهانی)، بیشتر می‌تواند در مورد شرایط جهان معاصر ایرانی مورد استفاده قرار گیرد؛ چرا که با توجه به اشکالات موجود در مبانی و روش‌های پارادایم، تضاد با محوریت اندیشه مارکسی و پارادایم همسان‌سازی با محوریت نظریه‌های مک‌دونالدی شدن نظام جهانی و ارزش‌های جهانی، نظریه رابرتسون و گیلنر، با تمرکز عناصر پارادایم تلفیق و تعامل، از اعتبار بیشتری برخوردار است (آزادرمکی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۲).

بر اساس این دیدگاه می‌توان گفت: جهانی شدن، بیشتر به معنای حضور همزمان فرهنگ‌های متفاوت است، تا سلطه فرهنگ خاص بر فرهنگ‌های دیگر. فرهنگ‌ها، ضمن اینکه از یکدیگر متمایز

هستند و به طور مستقل دارای حیات می‌باشند، در شبکه‌ای از ارتباطات بین فرهنگی قرار گرفته، از یکدیگر متأثر شده، هر یک از آنها سازنده جامعه و فرهنگ جهانی می‌باشند.

در مقابل، برخی‌ها «جهانی شدنی» را عامل شکاف قلمداد می‌کنند و معتقدند: داعیه داران جهانی شدن، به دنبال برتری دادن فرهنگ خود به سایر فرهنگ‌ها هستند. از این طریق، آنان می‌توانند هویت فرهنگی دیگران را تحت‌الشعاع قرار دهند.

جهانی شدن متضمن جهان‌گیر شدن هم هست. پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، آمریکا در پی استقرار نظم واحد بین‌الملل بود. این امر، مقتضیات و مفروضاتی داشت. یکی از این مقتضیات، تهیه و تمهید یک برتری فرهنگی در سطح دنیا بود. شعارهایی چون حقوق بشر جهانی، دموکراتیزاسیون جهانی، آزادی لیبرال دموکراسی و...، همه، در همین زمینه قابل توجیه و تبیین‌اند. بنابراین، از این طریق داعیه جهانی شدن و جهان‌گیر شدن یک فرهنگ را داشته و دارد (افروغ، ۱۳۸۷ ب، ص ۱۰۲).

جهانی شدن، بحران هویت ایجاد می‌کند. این بحران، یعنی نوعی استحاله‌گرایی و نوعی از خودبیگانگی است. عنان جهانی شدن در اختیار کشورهای ضعیف نیست، بلکه در اختیار تعداد معدودی از کشورهای غربی است که نظام سیاسی، فرهنگی و ارزشی خاص خود را دارند. بنابراین، در ورای جهانی شدن، نظام سرمایه‌داری است که در حال امر و نهی و تعیین خط و مشی‌ها می‌باشد، ضمن اینکه این تنها یک بخش از مؤلفه اقتصادی جهانی شدن است (همان، ص ۷۵).

در سطح اجتماعی، سرمایه‌داری قصد دارد هژمونی خود را گسترش دهد. یکی از بحران‌های ناشی از این امر، بحران هویت ملی است. اما در این زمینه، تنها بحران هویت ملی ایجاد نمی‌شود، بلکه هویت‌های منطقه‌ای، تاریخی، فردی، اجتماعی و اساساً هویت‌های مختلف در سطوح متفاوت نیز زیر سؤال می‌رود؛ یعنی نتیجه جهانی شدن، نوعی استحاله فرهنگی است (همان، ص ۷۶). بر اساس این دیدگاه، به نظر می‌رسد، جهانی شدن هر چند ظرفیت دیده شدن فرهنگ‌ها را ایجاد می‌کند، اما اهداف جهانی شدن و جهانی‌سازی، اقتضا می‌کند توجه مضاعفی به بنیادی‌ترین لایه‌های هویت فرهنگی خود داشته باشیم و از شکاف‌هایی که از طریق جهانی شدن در ایدئولوژی‌ها و رفتارها و نمادها به وجود می‌آید، جلوگیری کنیم. در غیر این صورت، جهانی شدن می‌تواند به بحران هویت فرهنگی بینجامد و به مرور، هویت فرهنگی ما رنگ و بوی نظام سرمایه‌داری بگیرد و سرانجام استحاله فرهنگی شود.

نتیجه‌گیری

اگر هویت فرهنگی ایرانیان را به چهار لایه جهان‌بینی، ارزش‌ها، الگوهای رفتاری و نمادها تقسیم کنیم، به نظر می‌رسد، بین لایه جهان‌بینی و نمادها و بعضاً الگوهای رفتاری، شکاف ایجاد شده است. در این تحقیق، شکاف‌ها سه دسته‌اند: شکاف‌های ایدئولوژیکی، که ناظر به بنیادی‌ترین لایه هویت فرهنگی است، با عواملی همچون چندگانگی منابع هویتی و قرائت‌های مختلف از این منابع پدیدار می‌شوند. شکاف‌های رفتاری، که ناظر بر لایه‌های رویین هویت فرهنگی است، با عواملی همچون فرم‌گرایی، اباحه‌گری مصلحت‌اندیشی‌های کاذب، اغواگری، دنیاطلبی، ترویج فساد، اولویت دادن به ارزش‌های مادی و... ایجاد می‌شود. شکاف‌های موقعیتی نیز که ناظر بر تمام لایه‌های فرهنگی است، ممکن است در اثر جهانی شدن و مدرنیته، همه لایه‌های هویت فرهنگی را تحت‌الشعاع قرار دهد. لازم به یادآوری است که هر چند که ما دنبال یک همخوانی واحد بین جهان‌بینی و لایه‌های دیگر و تعریف شده نیستیم، اما در پی تحقق وحدت در عین کثرت هستیم؛ چرا که در این صورت، نمادهای متکثر حاکی از یک عامل مشترک خواهند بود و این تکثر دیگر معنای شکاف را نخواهد داشت.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی، ۱۳۸۶، *فرهنگ و هویت ایرانی و جهانی شدن*، تهران، تمدن ایرانی.
- آشنا، حسام‌الدین و محمدرضا روحانی، ۱۳۸۹، «هویت فرهنگی ایرانیان از رویکردهای نظری تا مؤلفه‌های بنیادی»، *تحقیقات فرهنگی*، دوره سوم، ش ۴، ص ۱۵۷-۱۸۵.
- ابوالحسنی، سیدرحیم، ۱۳۸۸، *تعیین و سنجش مؤلفه‌های هویت ایرانی*، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- احمدی، حمید، ۱۳۹۰، *بنیادهای هویت ملی ایرانی: چارچوب نظری هویت ملی شهروند محور*، چ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- اشرفی، اکبر، ۱۳۸۰، «هویت فرهنگی در عصر مشروطه»، *نامه پژوهش فرهنگی*، ش ۲۲ و ۲۳، ص ۷-۳۲.
- افتخاری، اصغر، ۱۳۷۸، «انقلاب اسلامی و گسست‌های اجتماعی»، *کتاب نقد*، ش ۱۳، ص ۸۴-۱۱۳.
- افروغ، عماد، ۱۳۸۷ الف، *هویت ایرانی و حقوق فرهنگی*، تهران، سوره مهر.
- ، ۱۳۸۷ ب، *ما و جهانی شدن*، تهران، سوره مهر.
- بشیریه، حسین و حسین قاضیان، ۱۳۸۰، «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی»، *شناخت*، ش ۳۰، ص ۳۹-۷۴.
- بیات، بهرام، ۱۳۸۲، *تعارض ارزش‌های نوجوانان با ارزش‌های جامعه و والدین، در نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها*، به اهتمام علی‌اکبر علیخانی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- بیست، دانیل، ۱۳۷۵، *انسان‌شناسی فرهنگی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی.
- پارسایا، حمید، ۱۳۹۳، *فرهنگ و هویت*، در گفت‌وگو با شفقنا، به آدرس:
<http://shafaqna.com/persian/services/dialogue/item/69358>
- تابش، رضا و علی‌اصغر قاسمی سیانی، ۱۳۹۰، «رویکرد فرا تحلیل در مطالعه تأثیر دانشگاه بر مناسبات نسلی در ایران»، *نامه پژوهش فرهنگی*، سال دوازدهم، ش ۱۳، ص ۴۱-۷۶.
- تاجیک، محمدرضا، ۱۳۸۴، *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران، فرهنگ گفتمان.
- ، ۱۳۸۷، *شکاف یا گسست نسلی در ایران امروز: تحلیل‌ها، تخمین‌ها و تدبیرها*، تهران، مجمع تشخیص مصلت نظام.
- جعفریان، رسول، ۱۳۸۵، *صفویه از ظهور تا زوال*، تهران، کانون اندیشه جوان.
- حاجیان، ابراهیم، ۱۳۸۸، *جامعه‌شناسی هویت ایرانی*، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- درخشه، جلال و رشید جعفرپور، ۱۳۸۸، «مدیریت بحران‌های هویتی در ایران»، *رهیافت انقلاب اسلامی*، ش ۱۰، ص ۵۵-۷۶.
- رهبری، مهدی، ۱۳۸۰، «بحران هویت فرهنگی در ایران معاصر»، *نامه پژوهش فرهنگی*، ش ۲۲ و ۲۳، ص ۵۳-۸۴.
- زهیری، علیرضا، ۱۳۸۹، *جمهوری اسلامی و مسئله هویت ملی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

- سناری، جلال، ۱۳۷۰، «هویت ملی و هویت فرهنگی»، *تئاتر*، ش ۱۶، ص ۱۱-۳۸.
- شریعی، علی، ۱۳۵۶، *بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی*، تهران، سپیده باوران.
- صالح، فروغ، ۱۳۸۸، «هویت ملی، هویت قومی و وفاق ملی»، *پژوهش‌نامه هویت اجتماعی*، ش ۴۹، ص ۱۲۱-۱۴۲.
- صالحی امیری، سیدرضا، ۱۳۹۲، *آسیب‌شناسی فرهنگی در ایران*، تهران، ققنوس.
- فولادی، محمد، ۱۳۸۸، «بررسی جامعه‌شناختی فاصله نسل‌ها»، *معرفت*، ش ۱۳۹، ص ۱۰۷-۱۳۲.
- کچوئیان، حسین، ۱۳۸۴، *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران: ایرانی در کشاکش تجدد و ما بعد تجدد*، تهران، نشر نی.
- کریمی، علی، ۱۳۸۶، «بازتاب هویت فرهنگی ایرانیان در سفرنامه‌های عصر صفوی و قاجاری»، *مطالعات ملی*، ش ۲۹، ص ۳۱-۶۲.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۶، *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر نی.
- میرمحمدی، داود، ۱۳۸۳، *گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران*، تهران، مؤسسه مطالعات ملی-تمدن ایرانی.
- نوروزی، محمدجواد، ۱۳۹۰، «اسلام، مدرنیته و حاکمیت دینی در جمهوری اسلامی ایران»، *معرفت سیاسی*، سال سوم، ش ۲، ص ۱۳۵-۱۶۴.
- Collier, M. J., 1997, *Researching cultural identity: Reconciling interpretiv and postcolonial perspectives*, London, sage publication.
- Weil, Frederick D, 1992, political party systems in Edgar F. Bogartta and Mari L, Bogartta, *Encyclopedia of sociology*, v.3, Newyork, Macmilan publishing company.